

در آمد:

صرف و نحو از دانشهایی است که فراگیری آن، فهم صحیح علوم اهل بیت علیهم السلام را برای ما آسان می‌سازد. تجزیه و ترکیب نیز در همین راستا و در تکمیل نگاه کاربردی به علم صرف و نحو می‌باشد. هدف از آموزش صرف و نحو «یاد گرفتن قواعد ادبیات عرب و تطبیق قواعد بر مصادیق آن به صورت جزئی و موردی» است ولی هدف از تجزیه و ترکیب «توانایی تطبیق مجموع قواعد صرف و نحو بر متون عربی» است.

دانش پژوه رشته حدیث وقتی با متون عربی از جمله متون فقهی مواجه می‌شود برای فهم صحیح آن باید آموخته‌های صرفی و نحوی خویش را به کار گیرد لذا بهترین راهکار مروری مختصر بر نکات کلیدی تجزیه (صرف) و ترکیب (نحو) است و در این جزوه بنا داریم این هدف را محقق کنیم تا پس از مرور این نکات آمادگی برای درک متون فقهی حاصل گردد. البته ممکن است برخی مطالب با مبنای برخی نحویون اختلاف داشته باشد که چون اختلاف در قواعد نحوی بسیار زیاد است مفری از آن نیست مگر اینکه این قضیه را به طلاب فاضل و نقدهای خوبشان محول کنیم و مطالب مذکور بهانه‌ای برای بحث شما باشد.

### نکات کلیدی مشترک تجزیه و ترکیب:

✓ سوال: تجزیه و ترکیب مقدم است یا ترجمه: هدف نهایی از تسلط بر تجزیه و ترکیب، فهم صحیح متن و توانایی ترجمه دقیق آن است. برای ترجمه صحیح یک عبارت باید آن را به طور کامل تجزیه و ترکیب کنیم، لذا تجزیه و ترکیب متن بر ترجمه آن مقدم است با این حال هنگام ترکیب متون مشکل مثل برخی آیات یا روایات بهتر است قبل از ترکیب به ترجمه آن مراجعه کنیم. اینجاست که سوالی مطرح می‌شود و آن این است که: این موجب دور است چون هم ترکیب بر ترجمه مقدم است هم ترجمه بر ترکیب؟ در پاسخ می‌گوییم: رجوع به ترجمه اجمالی ما در فضای مناسبی قرار می‌دهد و راه تجزیه و ترکیب را بر ما آسان می‌کند و بعد از تحلیل و تجزیه و ترکیب دقیق متن، می‌توانیم در مورد صحت و دقت ترجمه‌ای که به آن مراجعه کرده ایم اظهار

نظر کنیم به عبارتی می توان گفت : ترجمه اجمالی عبارت بر تجزیه و ترکیب آن تقدم دارد ولی ترجمه تفصیلی و دقیق عبارت پس از تجزیه و ترکیب آن انجام می شود.<sup>۱</sup>

✓ توجه به اجزاء جمله در تجزیه کلمات: در ترکیب کلمات به ارتباط هر کلمه با کلمات دیگر توجه می شود، ولی هنگام تجزیه وضعیت هر کلمه با قطع نظر از کلمات دیگر بررسی می گردد با این حال ممکن است در برخی موارد ، معنای کلمات دیگر در نوع تجزیه موثر باشد. لذا بهتر است هر کلمه ای را که می خواهیم تجزیه کنیم در ظرف همان جمله تجزیه شود. مثال: کلمه آتیکم در آیه شریفه «وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ أَنْي آتِيكُم بِسُلْطَانٍ مَبِينٍ (دخان ۱۹)» اسم فاعل ثلاثی مجرد از ماده «آتی» است ولی همین کلمه در آیه شریفه «لَعَلَى آتِيكُم مِنْهَا بَقْبَسٌ أَوْ أَجْدٌ عَلَى النَّارِ هُدًى (طه ۱۰)» فعل است نه اسم فاعل ؛ ضمن اینکه در این آیه، فعل أَجْدٌ به آن عطف شده است و این قرینه دیگری بر فعل بودن این کلمه است. با این حال در آیه شریفه «قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكُ بِه قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ (نمل ۳۹)» در فعل یا اسم بودن کلمه مذکور اختلاف نظر وجود دارد و تعدادی از مترجمین این کلمه را فعل ترجمه کرده اند ولی برخی قرائن مثل عطف جمله اسمیه (وانی علیه لقوی أمین) قرینه بر اسم بودن است مگر اینکه او و حالیه باشد که این قرینه از بین می رود.

✓ در تجزیه و ترکیب ویژگیهایی هر یک از اقسام کلمه باید کاملاً مورد توجه قرار گیرد:

فعل (۱۰ ویژگی): حروف اصلی - نوع فعل (سالم و معتل و مضاعف و مهموز) - زمان فعل - شماره صیغه - بناء فعل (ثلاثی یا رباعی) - مجرد یا مزید بودن فعل - معلوم و مجهول - لازم و متعدی - وزن - معرب و مبنی.<sup>۲</sup>

اسم معرب (۱۰ ویژگی): حروف اصلی - نوع اسم (سالم و معتل و مضاعف و مهموز) - بناء اسم (ثلاثی و رباعی و خماسی) - مجرد یا مزید بودن اسم - مقصور و ممدود و منقوص و صحیح و شبه صحیح بودن - مفرد و مثنی و جمع و نوع آن (مکسر و سالم و ملحق به جمع سالم) - مذکر و مؤنث بودن و نوع آن (مؤنث حقیقی یا مجازی و لفظی و معنوی) - جامد و مشتق و نوع آن (اسم فاعل و مفعول و ..) - معرفه و نکره - وزن.

<sup>۱</sup> این مطلب در بیان اهمیت لغت هم گفته خواهد شد و تکرار آن به دلیل نزدیکی بسیاری است که بین لغت و تجزیه و ترکیب وجود دارد

<sup>۲</sup> از آنجا که اکثر فعلها تام و متصرفند این دو نکته را بیان نکردیم

ویژگیهای اسم مبنی (۳ویژگی): نوع اسم مبنی (ضمیر و اسم اشاره و موصول و ...) - علامات بناء اسم مبنی یعنی حرکت حرف آخر آن - معرفه و نکره (سه مورد از اسماء مبنی معرفه اند: ضمیر و اسم اشاره و اسم موصول)

ویژگی حرف: نوع حرف (جر و عطف و مشبه بالفعل و ...) - علامت بناء حروف (فتحه و ضمه و کسره و سکون و فتحه) - عامل (حروف جر و حروف جازمه و ..) یا غیر عامل بودن (حروف عطف و تنبیه و تحضیض و ...) حرف.

### نکات کلیدی نحو (ترکیب):

#### بخش اول: روش ترکیب جمله:

ترکیب جمله به معنای بررسی نقش اعرابی کلمات یک جمله است و نتیجه آن، فهم صحیح معنای جمله می باشد. در ترکیب جمله اگر به روش سنتی عمل کنیم و جزء به جزء جمله را از ابتدای عبارت شروع کرده و تحلیل و ترکیب نماییم مشکلی که پیش می آید این است که ارتباط کلمات جمله و نیز ارتباط جملات یک عبارت باهم به طور دقیق روشن نمی شود. لذا بهتر است از روش دیگر یعنی شناسایی و تحلیل ارکان و قیود استفاده نماییم: ابتدا ارکان و قیود آن شناسایی می شود و سپس ارتباط آنها باهم بررسی می گردد. از اینرو در شروع کتب نحوی کلام و جمله را تعریف می کنند: کلام آن است که حداقل بین دو کلمه اسناد تام برقرار گردد تا معنای کاملی را برساند به طوری که سکوت متکلم و مخاطب، پس از بیان آن صحیح و منطقی باشد. این اسناد تام به شش صورت می تواند باشد که در مواجهه با یک متن باید تشخیص دهیم کدام یک از این صورتهای وجود دارد:

۱- اسناد بین دو اسم: جمله اسمیه: زیدٌ قائمٌ

۲- اسناد بین فعل و فاعل یا نائب فاعل: جمله فعلیه: جاء زیدٌ

۱. جمله ای است که اولین رکن آن فعل باشد لذا ولو بنا به ضرورت یا صدارت طلبی دومین رکن کلامی مقدم شود اما اولین رکن آن فعل باشد جمله فعلیه می باشد مثل فبأی الاء ربکما تکذبان. که بأی جار و مجرور است و دو رکن کلام فعل و فاعل بوده و جار و مجرور متعلق به تکذبان است. یا مثل مَنْ يُضِلِلِ اللهُ فلا هادی له: که «من» شرطیه مفعول به و فضله است زیرا فعل شرط، متعدی است ولی مفعول ندارد لذا «مَنْ»

۳- اسناد بین یک فعل و دو اسم: افعال ناقص: کان زید قائماً: که بدون آمدن اسم دوم (قائماً) معنا تام نیست.

۴- اسناد بین یک فعل و سه اسم: افعال دو مفعولی: ظننتُ زیداً فاضلاً

۵- اسناد بین یک فعل و چهار اسم: افعال سه مفعولی: اعلمتُ زیداً عمراً فاضلاً

۶- اسناد بین دو جمله: مانند جمله شرط و جزاء و یا جمله قسم: ان جاء زیدٌ فأكْرِمهٗ - أُقسِمُ بالله لَزیدٌ قائمٌ. در این صورت ششم یک جمله به تنهایی استقلال ندارد و مثلاً بدون ذکر جزای شرط معنای کلام تمام نیست. پس هر کلامی جمله است ولی هر جمله ای کلام نیست.

مراحل ترکیب به روش صحیح:

۱- مرحله اول شناسایی ارکان و قیود است: ارکان جمله مسند و مسند الیه است و اسناد بدون آنها تشکیل نمی شود<sup>۱</sup> و باقی اجزای جمله را فُضله یا قید می نامند. تمام منصوبات و مجرورات و توابع فُضله اند. فُضله بودن به معنای این نیست که به آنها نیاز نیست (چه بسا معنای کلام متوقف بر آنها باشد: مثل: لا تمش فی الارض مرحاً. که مرحا حال و فُضله و مقصود اصلی متکلم است) بلکه فُضله یعنی جمله بدون آن نیز می تواند پا بگیرد. لذا در جمله اسمیه دو رکن جمله اسم و خبر (و در نواسخ همراه با ناسخ: حروف مشبه بالفعل مراد است) است و در جمله فعلیه ارکان جمله فعل و فاعل یا فعل و نائب فاعل (یا مرفوع همراه با افعال ناقصه یا مقاربه یا قلوب<sup>۲</sup> مثل کان و کاد) است.

---

مفعولش حساب می شود و مفعول رکن نیست پس جمله فعلیه است. یا مثل اذا السماء انشقت: زیرا اذای شرطیه بر جمله اسمیه داخل نمی شود. در این آیه کلمه سماء فاعل فعل محذوف است که فعل «انشقت» بر آن دلالت دارد

<sup>۱</sup> توجه: ملاک رکن بودن این است که اصل اسناد ولو به صورت ناقص متوقف بر آن باشد لذا در حروف مشبهه بالفعل (ان الله سریع الحساب) اسم و خبر آن هر دو رکن هستند اما در افعال ناقصه (کان الله علیما) اصل اسناد با اسم کان محقق می شود ولو برای تمامیت معنا محتاج علیما هستیم لذا خبر کان فُضله است و ارکان آن کان و اسمش می باشد. لذا تمام مرفوعات (مبتدا و خبر و فاعل و نائب فاعل و اسم کان و خبر این) همگی از ارکان کلام هستند.

<sup>۲</sup> افعال قلوب خودشان فاعل دارند و به همراه فاعلشان بر سر جمله اسمیه (مبتدا و خبر) وارد می شوند و آنها را مفعول اول و دوم خود قرار می دهند.

۲- مرحله دوم: شناسایی ارتباط بین قیود با ارکان است: یعنی اول مشخص کنیم که هر کدام از اجزای کلام چه نوع ارتباطی با ارکان کلام دارند سپس به ارتباط اجزای کلام با یکدیگر پردازیم.

اشاره ای مختصر به برخی قیود واجزاء (منصوبات و مجرورات)

برخی منصوبات:

مفعول به: مفعولی که چندان محل تردید واقع نمی شود مفعول به است. چند نکته مهم:

- اصل تقدم فاعل بر مفعول است مگر در سه مورد که به صورت وجوبی<sup>۱</sup> و یک مورد که به صورت جوازی<sup>۲</sup> مفعول بر فاعل مقدم می شود.
- اصل در عامل مفعول این است که ذکر شود مگر در یک مورد جوازی<sup>۳</sup> و یک مورد وجوبی<sup>۴</sup>
- گاهی مفعول به صورت جار و مجرور می آید و آن جایی که فعل آن متعدی به حرف جر آید که مجرور را در این صورت مفعول با واسطه می گویند و البته فعل آن لازم است و متعدی نمی شود.
- منصوب به نزع خافض: اگر فعلی در یک معنای واحد گاه همراه با حرف جر و گاه بدون حرف جر به کار می رود و معنا نیز اقتضای این حرف جر را داشته باشد، در مواردی که عامل مجرد از جار باشد منصوب بعد از آن را منصوب به نزع خافض می نامند؛ این مطلب در جایی که اسم منصوب با آن یا آن شروع شود (و فعل تاویل به مصدر می رود) قیاسی و در غیر این دو محل اختلافی است. اما متأسفانه خیلی ها هر جا که در معنی فارسی عبارت به نظر برسد که باید یک حرف جر باشد ولی نیامده است آن را منصوب به نزع خافض می گیرند.

۱. این سه مورد عبارتند از: (۱- ضمیری که به مفعول بر می گردد متصل به فاعل باشد: اذا ابتلی ابراهیم ربه<sup>۲</sup> - ضمیر مفعولی متصل به فعل باشد ولی فاعل ضمیر متصل نباشد: فنادته الملائکه<sup>۳</sup> - به وسیله «الا» یا «انما» فاعل محصور شده باشد: انما یخشی الله من عباده العلماء- و ما یکفر بها الا الفاسقون)

۲. که عبارت است از: (جایی که قرینه معنوی یا لفظی بر تقدم مفعول وجود داشته باشد)

۳. جایی که قرینه بر حذف عامل وجود داشته باشد که اکثر موارد آن در جواب استفهام است: ویستلونک ماذا ینفقون قل العفو

۴. در اختصاص و تحذیر و اغراء و اشتغال ر.ک. بدائه النحو ص ۱۶۱ بحث مفعول به- و البته در برخی موارد به صورت سماعی هم هست که چون قاعده نیست ذکر نکردیم.

منصوبات مرده: مراد از منصوبات مرده منصوباتی است که مردد می شوند و با هم ملتبس می گردند که عبارتند از: حال، تمییز، ظرف (مفعول فیه)، مفعول مطلق و مفعول له.

مفعول مطلق، سه نوع است: نوعی (بیانگر چگونگی وقوع حدث است: و تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا: نوع دوست داشتن مال را که حب فراوان است بیان کرده است) و تأکیدی (تأکید بر حتمیت وقوع حدث: کلم الله موسی تکلیما) و عددی (تعداد وقوع حدث را مشخص می کند)

مفعول معه و حال: قید و فضله ذاتند یعنی مفعول معه (جئت و زیداً) بیانگر آن است که فاعل هنگام انجام فعل تنها نبوده است و کسی همراه او بوده است. حال نیز هیئت فاعل یا مفعول را هنگام وقوع فعل را بیان می کند و به خود حدث کاری ندارد بلکه می خواهد وضعیت ذوالحال را بیان کند.

تمییز تنها منصوبی است که رافع ابهام است (ابهام ذات یا نسبت): عندی عشرون درهما (رفع ابهام از ذات) و انا اکثر منك مالا (رفع ابهام از نسبت بیشتر بودن من از تو)

گاهی اختلاف است که یک کلمه کدام یک از این منصوبات است اما می بینیم که هر کدام از آنها می تواند باشد در اینجا دنبال این می رویم که کدام نقش برای این کلمه شایسته تر و مناسب تر است. به چند نکته در این زمینه اشاره می کنیم:

برای یافتن بهترین نقش برای منصوبات مرده مراحل ذیل را طی می کنیم:

۱- آیا مشتق است یا جامد و آیا جامدش مصدری است یا غیر مصدری؟

اگر مشتق است: حال؛ اگر جامد غیر مصدر است: تمییز یا ظرف؛ اگر مصدر است: مفعول مطلق یا له.

۲- شرایط دیگر هر کدام از این نقشها را لحاظ می کنیم. مثلاً

حال: نکره باشد، حال از نکره محضه بر آن مقدم می شود، حال از مجرور با شرائطی می آید.

تمییز: نکره و رافع ابهام (لذا باید ابهامی وجود داشته باشد)

ظرف: مکان محدود نباشد

مفعول مطلق: اگر تأکیدی می گیریم باید جای انکار و تأکید باشد

مفعول له: باید از نظر فاعل و زمان با عامل متحد باشد.

مصدر می تواند مفعول مطلق یا له باشد.

اما از آنجا که مصدر می تواند تأویل به مشتق برود می تواند حال باشد: ملفوظاً أو مقدرأ<sup>۱</sup>.  
مجرورات:

مجرورات دو قسمند: ۱- مجرور به اضافه (مضاف الیه) ۲- مجرور به حرف جر؛

در مورد مجرور به حرف جر: آنچه در فهم معنای یک متن مهم است این است که بدانیم: حرف جر وظیفه اش ایجاد ارتباط معنایی بین مجرور و متعلق جار و مجرور است؛ لذا جار و مجرور قید و فضله برای متعلق خود هستند که به تناسب اشاره ای به این مطلب خواهیم کرد.

در مورد مجرور به اضافه: وقتی یک اسم، مضاف الیه قرار می گیرد با مضاف ارتباط پیدا می کند لذا مضاف الیه قید و فضله برای مضاف است و وضعیت آن را تغییر می دهد و در تعریف و تخصیص آن نقش دارد. به همین دلیل مضاف از مضاف الیه کسب تعریف و تخصیص می کند.

## توابع

توابع عبارتند از: نعت، تاکید، عطف بیان، عطف نسق و بدل:

متکلم به سه انگیزه تابع را در جمله به کار می برد:

۱- گاهی قصد متکلم، اسناد حکم به شیء یا شخص معینی است و این اسناد را در کلام ظاهر می کند ولی پس از آن تابعی را برای غرضی چون توضیح یا مدح یا ذم مسند الیه به کار می برد، این توضیح را صفت (نعت) می نامند.

۲- گاهی متکلم احساس می کند با اسناد حکم به مسند الیه، قصد او روشن نشده است، لذا تابعی را پس از آن به کار می برد تا مراد اصلی او روشن گردد. این تابع را عطف بیان می گویند.

۳- گاهی متکلم تابعی را در کلام به کار می برد که قصد اصلی او از حکم است و ذکر متبوع قبل از آن به منزله زمینه سازی و توطئه برای ذکر تابع است. این تابع را بدل می نامند.

---

<sup>۱</sup> منظور از مقدر که در نحو گفته می شود این است که کلمه ای که کلام از جهت لفظ یا معنا به وجود آن نیازمند است ولی به دلیلی مذکور نیست و آن را محذوف هم می گویند و می گویند المقدر کالمذکور. بر خلاف منوی، که معنایی است که در کلام مقدر است بدون تقدیر لفظ. مثل این که در اضافه معنوی می گویند در تقدیر «من» یا «فی» یا «لام» است همین معنای منوی است یعنی اضافه مفید یکی از این معانی است ولی خود این الفاظ در تقدیر نیستند.

بنابراین آنچه از استعمال عرب به دست می آید این است که: تنها در صورتی تابع را بدل می خوانیم که مقصود اصلی از حکم باشد ولی عطف بیان تنها برای روشن شدن حقیقت مراد متکلم از متبوع به کار می رود و مسند الیه حقیقی و ظاهری کلام، همان متبوع است کما اینکه در بدل، متبوع در نیت سقوط است ولی در عطف بیان چنین نیست. براین اساس کاملاً نادرست است که برخی فرقی بین بدل کل از کل و عطف بیان قائل نشده اند.

مرحله سوم: بررسی ارتباط جمله ها با یکدیگر که نکات مهم این مرحله با توجه به مبحث جمله هایی که محلی از اعراب دارند و جمله هایی که محلی از اعراب ندارند است.

### **بخش دوم: نکاتی از نقش نحوی مفردات و ترکیبات:**

ما یک اعراب محلی داریم و یک اعراب تقدیری در تفکیک ایندو به نکات زیر توجه فرمایید:

الف: در جمله ای که می خواهیم ترکیب کنیم یک سری مفردات داریم یک سری ترکیبات:

در مفردات: برخی کلمات نقش دارند و برخی کلمات نقش ندارند(حروف)؛ کلماتی که نقش دارند خود به دو قسم تقسیم می شوند برخی به بر اساس نقش خود اعراب خاصی می پذیرند و برخی به خاطر شباهت به حروف اعراب محلی پیدا می کنند(اسمها و فعلهای مبنی).

حروف به دلیل اینکه معنای مستقلی ندارند، نقش نمی پذیرند و لذا حتی اعراب محلی هم پیدا نمی کنند. حروف می توانند عامل باشند ولی هرگز معمول نیستند: این حروف اقسامی دارند که مهمترین آنها از نظر کاربرد در تجزیه و ترکیب عبارتند از:

۱- حروف جر(مانند «مِن» و «الی» و «حتی» و...) حروفی هستند که اسم بعد از خود را به نحو ظاهری یا تقدیری و یا محلی مجرور می کنند(احکام آنها در مغنی باب اول آمده است): آنچه ضروری است که در اینجا یادآوری کنیم بحث متعلق جار و مجرور است:

➤ حروف جر بین اسمی که آن را جر می دهند و عاملی را که به آن تعلق دارند، ارتباط معنوی ایجاد می کنند که باید در فهم متن به این ارتباط توجه کنیم زیرا حروف، معنای عامل را به اسم بعد از خود می رسانند و با ایجاد معنای جدید، مفهوم جمله را کامل و ابهام آن را بر طرف می کنند؛ به

همین علت جار و مجرور مستقل نیست و باید به عاملی تعلق داشته باشد. جار و مجرور فقط به یک عامل تعلق می‌گیرد اما یک عامل می‌تواند متعلق<sup>۱</sup> چند جار و مجرور یا ظرف باشد.

➤ اگر در یک جمله دو یا چند عامل وجود داشته باشد برای تعیین متعلق، باید به معنای جمله و تناسب معنوی حرف جر و عامل آن، توجه نمود:

برای یادآوری و تمرین بیشتر توجه به معنای جمله، نمونه‌ای از فقه برای شما بیان می‌کنیم:

در بحث دین و کتابت آیه قرآن آمده: و لاتسأموا أن تكتبوه صغیرا أو کبیرا الی اجله. که در ابتدا به نظر می‌رسد جار و مجرور(الی اجله) متعلق به آن تکتبوه باشد اما این مناسب با معنا نیست زیرا لازمه معنای آن این می‌شود که کتابت تا پایان زمان دین، استمرار یابد لذا با توجه به معنا: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه به یکدیگر قرض را تا مدتی معین داده‌اید، آن را بنگارید) در نوشتن ریز و درشت آن، تا مهلت معین، سستی نوزید. برخی گفته‌اند که متعلق آن تسئموا است یعنی تا مهلت معین(پایان دین) سستی نوزید در حالیکه این معنا هم مناسب نیست و بهتر است که متعلق به عامل مقدر بوده و جار و مجرور حال باشد و معنا چنین است(مستقرا فی الذمه الی اجله: از نوشتن ریز و درشت سستی نوزید در حالی که دین تا پایان مدت قرار داد، در ذمه بدهکار باقی است)

➤ انواع متعلق جار و مجرور: فعل، اسم فعل(مثل حی علی الصلوه: ای اقبل علی الصلوه)، مصدر(میمی، مره، هیئت، صناعی)، اسم مشتق و اسم موول به مشتق(جامدی که بیانگر معنای مشتق است مثلا: هو الذی فی السماء اله: یعنی اله فی السماء)

➤ ذکر یا حذف متعلق جار و مجرور: در موارد متعددی عامل جار و مجرور ذکر نمی‌شود:

موارد جواز حذف، جایی است که قرینه‌ای بیانگر متعلق جار و مجرور باشد مثلا در بحث قصاص آیه زیر بیان کرده که: (وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهِ ۱ أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ ۲...) و ما بر آنها(یهود) در آن (تورات) مقرر داشتیم که جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان

<sup>۱</sup> اصل این واژه «متعلق به» است که همان عامل را می‌گویند اما برای اختصار به آن متعلق می‌گویند(به نکته مهم این مطلب در بحث لغت اشاره خواهیم کرد)

<sup>۲</sup> وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ منصوب است بنا بر عطف بر منصوب به آن، كأنه قال: و أن الجروح قصاص

می‌باشد، و هر زخمی قصاص دارد: معنای آیه با در نظر گرفتن عوامل محذوف چنین است: ان النفس مقتوله بالنفس و العين مفقوءه بالعين و الانف مجدوع بالانف و السن مقلوعه بالسن.<sup>۱</sup>

موارد وجوب حذف ۷ مورد می‌باشد:

۴ مورد آن جایی است که متعلق جار و مجرور یا ظرف، وجود مطلق (افعال عموم) باشد و آن جایی است که جار و مجرور صفت یا صله یا حال یا خبر باشد از جمله، مثال کتابت در دین که بیان شد. ۳- سه مورد دیگر از افعال عموم نیست که عبارتند از: ۱- جایی که حرف جر واو یا تاء قسم باشد ۲- باب اشتغال: یوم الجمع صمت فیه ۳- موارد سماعی. از این هفت مورد در دو مورد عامل مقدر باید فعل باشد (صله<sup>۲</sup> و قسم- یعنی: اقسام-) ولی در ۵ مورد دیگر جایز است اسم مشتق یا فعل باشد.

➤ حرف جر زائد<sup>۳</sup>، متعلق ندارد: مثال: کفی بالله شهیدا: زیرا حرف جر زائد برای تاکید و تقویت کلام است نه ایجاد ارتباط بین عامل و اسم مجرور؛ هر چند که اسم بعد را جر می‌دهند اما چون این اثر لفظی است تابع آن، می‌تواند از محل مجرور تبعیت کند. از جمله حروف جز زائد «من» است و چون «من» ام‌الباب است زائد واقع شدن آن در کلام مثبت ثقیل است لذا برای زائد واقع شدن «من» سه شرط بیان کرده اند: ۱- تقدم لای نفی یا نهی یا هل استفهام بر آن. ۲- تنکیر مجرور آن. ۳- فاعل یا مفعول یا مبتدا بودن مجرور آن.

➤ هر یک از حروف جر حداقل دارای یک معنای غالبی و پرکاربرد است (فی: ظرفیت- علی: استعلا- من: ابتدای غایت- الی: انتهای غایت و ....) اما توجه به قرائن گاهی موجب تغییر معنا می‌شود مثلاً متعلق جار و مجرور در معنای حرف جر موثر است (مثال: فخرج علی قومه: علی بیانگر استعلا است یعنی قارون از مکان بلندی بر قوم خود ظاهر شد و نیز ممکن است استعلا باطنی باشد یعنی قارون از روی تکبر و برتری طلبی خود را در معرض دید مردم قرار داد) خصوصاً در آیات قرآن که الفاظ آن و حیانی است بهتر است به جای اینکه مثلاً علی را به معنای الی بگیریم همان استعلا را متناسب با قرائن توسعه و تغییر مختصر بدهیم.

<sup>۱</sup> فقاً العین به معنای در آوردن چشم و جدع به معنای بریدن و قطع کردن و قلع به معنای کندن و از ریشه در آوردن است.

<sup>۲</sup> صله موصول باید جمله باشد و جمله در صورتی تحقق می‌یابد که متعلق جار و مجرور یا ظرف، فعل باشد

<sup>۳</sup> حروف جر زائد عبارتند از: إن (بعد از مای نافی: ما إن رأیته) - أن (بعد از لمای وقتی: و لما آن جائت رسلنا لوطا...) - ما () - لا - من - باء و لا

➤ اشراب و تضمین: در بلاغت یک اسلوبی مطرح است که معنای یک کلمه را در ضمن معنای دیگر قرار می دهند. در حروف جر هم گاهی حرف جر در معنای متعلق خود اثر گذاشته و مثلاً فعل لازم را متعدی می کند یا معنای یک فعل را برعکس می کند (رغب فی - رغب عن) یا سمع به معنای شنیدن است اما در سمع الله لمن حمده لام معنای قبول و استجاب را در ضمن معنای سمع قرار می دهد و معنای جمله این می شود که: سمع الله کلام من حمده و استجاب له. در بحث لغت به این مطلب بیشتر می پردازیم.

✓ اسماء دو قسمند برخی معربند و برخی مبنی؛ اول اسماء مبنی را بیان می کنیم، الباقی معرب می باشند:

یادگرفتن اسماء مبنی از این جهت برای ما اهمیت دارد که بتوانیم اولاً از حروف (که معنای مستقل ندارند و نقش نمی پذیرند) تفکیک شوند و معنا و نقش مستقل آنها لحاظ گردد ثانیاً به برخی موارد مشابه که هم می تواند اسم باشند هم حرف پی ببریم!

اسماء مبنی عبارتند از:

ضمائر: در ترکیب ضمائر باید به خوبی به محل اعرابی آنها توجه نمود. به عنوان نمونه: در عبارت: «ربنا لاتواخذنا ان نسينا او اخطانا» بقره ۲۸۶: ضمیر «نا» در کلمه ربنا، مضاف الیه و محلاً مجرور و در کلمه لاتواخذنا مفعول به و محلاً منصوب و در دو جمله نسينا او اخطانا فاعل و محلاً مرفوع است

اسماء شرط: اسماء شرط عبارتند از: مَنْ، ما، مهما، متى، اَيان، أين، اُنَى، حیثما، اَى. که از بین اینها اَى شرطیه معرب است و اعراب آن لفظی است؛ علت معرب بودن این کلمه دائم الاضافه بودن آن است که هم به نکره اضافه می شود (اَيَا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی: که تنوین آن عوض از مضاف الیه محذوف است و در اصل بوده: اَى واحدٍ من الاسمین تدعوا) هم به معرفه اضافه می شود (اَيُّما الاجلین

---

<sup>۱</sup>. توجه به این نکته بسیار مهم است که در درس درک متون فقهی مکرر ما این تفکیکها را خواهیم داشت چرا که در درک متن و فهم عبارت موثر خواهد بود.

قضیت فاعل و ان علی: ای به معرفه الاجلین اضافه شده و حرف ما زائد است که ای مفعول به قضیت بوده که به دلیل صدارت طلب بودن بر فعل خود مقدم شده است<sup>۱</sup>).

اسماء استفهام: «کیف، این، آیان، من، ما، کم، انی، متی و ای» همه مبنی هستند به جز «ای» استفهامیه که مانند ای شرطیه دائم الاضافه و معرب است هم به معرفه (ایکم یأتینی بعرشها. نمل ۳۸) و نکره (فبای حدیث بعد الله و آیاته یومنون. جاثیه ۶)

اسماء اشاره: همه اسماء اشاره به جز دو مورد مبنی هستند. آن دو مورد (ذان: اشاره به تثنیه مذکر و قریب) و (تان: اسم اشاره به مفرد مونث قریب) اختلافی هستند برخی آنها را معرب دانسته اند و برخی مثل شیخ بهایی در صمدیه آنها را مبنی دانسته اند (و بناء آنها را در برخی موارد به الف و در برخی موارد به یاء بیان کرده اند تا در مثل ان هذان لساحران دچار مشکل نشوند و نیاز به توجیه نداشته باشند). در بین اسماء اشاره همگی اعراب محلی ثلاثه را می توانند بگیرند به جز (ثم و هنا) که علاوه بر اینکه اسم اشاره اند، ظرف مکان غیر متصرفند لذا غیر از اعراب ظرف نمی توانند اعراب دیگری داشته باشند مگر حرف جر به اول «هنا» اضافه شود که محلا مجرور می گردد. برای اشاره به مشارالیه متوسط، کاف خطاب به اسم اشاره مفرد قریب اضافه می شود. این کاف خطاب حرف است و نباید با کاف ضمیر اشتباه شود و مضاف الیه اسم اشاره به حساب آید زیرا اسماء اشاره به چیزی اضافه نمی شوند. همین مطلب در لام بعد که برای اشاره به بعید استفاده میشود وجود دارد. در این موارد ملاک بناء در اسم اشاره متوسط کاف خطاب و در اسم اشاره بعید لام بعد است مثلا ذلکن مبنی بر کسر و محلا مرفوع یا منصوب یا مجرور است.

اسماء موصول: موصولات دو قسم هستند: مختص (مثل: الذی، الذین و .. که مورد مثنای آنها یعنی الذین در معرب و مبنی بودنشان مثل اسم اشاره ذان و تان اختلاف است) و مشترک (من، ما، ال، ذو، ذا، ای) از بین اینها ای معرب است: إضرب أيهم أساء<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> فاعل و مفعول در چه جاهایی بر فعل خود می توانند مقدم شوند؟ فاعل هرگز بر عاملش مقدم نمی شود و اصل در مفعول این است که بر فعل خود مقدم نمی شود مگر در دو جا به صورت وجوبی (۱- مفعول صدارت طلب باشد مثل فای آیات الله تنکرون- ۲- مفعول جواب آمای شرطیه باشد و بین آما و جوابش که این مفعول است فاصله نیافتد: فأما الیتیم فلاتقهرا) و یک جا جوازی (جایی که قرینه بر تقدم مفعول باشد)

اسماء افعال: اسمهای سماعی جامدی هستند که در معنا، عمل و زمان جایگزین فعل می شوند و معنای فعل خود را مبالغه یا تاکید می دهند. اسماء افعال همگی مبنی بوده و بر معمول خود تاثیر می گذارند ولی تحت تاثیر هیچ عاملی قرار نمی گیرند، لذا نقش ندارند تا محل اعرابی داشته باشند (مبتدا و خبر و فاعل و مفعول و مضاف و مضاف الیه نمی شوند) بلکه مبنی بر فتح یا کسر یا ضم یا سکوند مثل: هیهات (بَعْدَ جَدًّا)؛ آه (أَتَوَجَّعُ)؛ قراء (إِقْرَأْ)؛ وی و وا (هر دو به معنای أَعْجَبُ) البته در مواردی ممکن است علامت بناء با تنوین همراه شود مثل: واهأ (أَعْجَبُ)

فاعل اسماء افعال ممکن است اسم ظاهر (هیاهات زیدٌ یا هیاهات هیاهات لما توعدون: که لام زائد و ما توعدون فاعل هیاهات اول است و هیاهات دوم تاکید لفظی است و فاعل ندارد محلی هم از اعراب ندارد) یا ضمیر مستتر (مثل: رُویدَ بَکراً: أمهلهُ که فاعل أنت مستتر است یا مثل ویکانه لایفلح الکافرون که فاعل مستتر أنا است) باشد. اسم فعل با فاعل خود به منزله جمله فعلیه است، یعنی احکام آن را می پذیرد یعنی خود اسم فعل نقش ندارد اما به همراه فاعلش مثل جمله فعلیه، خبر و صفت و صله یا حال واقع می شود: مثال: فلا تقل لهما أف: می توان گفت اسم فعل و فاعل آن (ضمیر أنا) مقول قول و محلا منصوب است.

اعداد مرکب: اعداد ۱۱ تا ۱۹ مانند احد عشر و ... هر دو جزء عدد مبنی بر فتح هستند و محلا منصوب یا مرفوع یا مجرورند به جز عدد ۱۲ (اثنا عشر و اثنتا عشره) که جزء اول آن معرب به اعراب مثنی و جزء دوم آن مبنی بر فتح است. البته فقط جزء اول نقش می پذیرد و جزء دوم بدل از نون تثنیه بوده و محلی از اعراب ندارد.

اسم لای نفی جنس: لا نفی جنس با شرایطی مثل إنَّ عمل می کند یعنی اسم خود را منصوب و خبر خود را مرفوع می کند. اسم لای نفی جنس گر مضاف یا شبه مضاف<sup>۳</sup> باشد معرب و منصوب است

۱. معمولاً اگر الف و لام بر سر اسم فاعل و مفعول که از مشتقات هستند بیاید الف و لام موصول است.

۲. البته این کلمه در یک حالت مبنی بر ضم است و آن حالتی است که مضاف باشد و صله آن جمله اسمیه باشد و صدر صله، ضمیر محذوف باشد مثل: ثم لنتزعن من کل شیعه أئهم أشد علی الرحمن عتیا: یعنی أئهم هو أشد: که ای مفعول به برای لنتزعن و محلا منصوب است.

۳. شبه مضاف: اسمی است که بعدش اسم دیگری آمده و معنایش را کامل می کند و به شرطی به آن شبه مضاف می گویند که آن اسمی که بعدش می آید یا مرفوع برای اسم لا (لا مرتفعاً شأنه خامل) باشد یا منصوب برای اسم لا (لا متعهداً اموره مقصر) یا جار و مجروری باشد که

واگر مفرد یا جمع مکسر یا یا اسم جمع باشد، مبنی بر فتح است (مثل: لا عالم متکبرٌ و لا علماء متکبرون و لا قوم للسفیه). همچنین اگر مثنی یا جمع مذکر سالم باشد، مبنی بر یاء می شود که یاء نائب از فتحه است مثل لاصدیقین متنافران. واگر جمع مونث سالم باشد مبنی بر کسر است مثل لاوالدات قاسیات که کسره نائب از فتحه است. در همه این موارد اسم لای نفی جنس محلا منصوب و لفظا مبنی بر فتح یا کسر یا مبنی بر یاء است.

منادای مفرد معرفه<sup>۱</sup> و منادای نکره مقصوده<sup>۲</sup>: منادی اگر نکره مقصوده یا مفرد معرفه باشد مبنی بر ضم و اگر مضاف یا شبه مضاف یا نکره غیر مقصوده باشد معرب و منصوب است مثل «یا عبدالله» و «یا رؤوفاً بالله». در منادای مفرد معرفه که مبنی بر ضم است فرقی بین ضمه ظاهر و مقدر نیست لذا اگر مختوم به الف مقصوره (یا موسی) باشد یا مختوم به حرکت بنایی (یا سیبویه) باشد یا کلمات مبنی معرفه (یا هذا) همه مبنی بر ضم هستند (که مقدرند).

در منادای علم موصوف به این یا اینه در صورتی که این یا اینه به علم دیگری اضافه شده باشند دو وجه جایز است: بناء بر ضم و بناء بر فتح. در این حالت این و اینه بدون همزه می آیند. این دو کلمه چون صفت (یا بدل) هستند در اعراب خود تابع محل منادی هستند، لذا منصوبند مانند: یا حسن بن علی یا حسن بن علی - یا فاطمه بنت محمد یا فاطمه بنت محمد. اما اگر علم مونث به جای اینه موصوف به بنت شود فقط مبنی بر ضم است و بنت تابع محل منادی و منصوب است: یا فاطمه بنت محمد.

اسماء اصوات: که یا برای خطاب به حیوانات و بازداشتن آنها از کاری یا وادار کردن به کاری استعمال می شوند مثل «هی» یا «نخ» یا برای تقلید صدای حیوانات ای اشیاء است مثل غاق برای تقلید صدای کلاغ یا طق برای افتادن سنگ. اسماء افعال مبنی بر فتح یا کسر یا سکونند.

متعلق به اسم لا باشد (لا متواکلا فی عمله محمود) اما اگر اسمی که بعد از آن آمده است مجرور به اضافه باشد مضاف به حساب می آید نه شبه مضاف (لا ناصر حق مخذول)

<sup>۱۱</sup> مفرد چند اصطلاح دارد: در باب مضاف مراد از مفرد، منادایی است که مضاف یا شبه مضاف نباشد لذا مفرد در اینجا شامل مفرد و تشبیه و جمع مذکر و مونث سالم و مکسر می شود. این قسم از مفرد مبنی بر ضم یا مبنی بر علامت نائب از ضمه است. مثل: یازید - یا فاطمات - یا افاضل - یا زیدون - یا فاطمتان.

<sup>۱۲</sup> نکره مقصوده به نکره ای می گویند که چون مورد خطاب قرار گرفته، ابهام آن از بین رفته و معرفه شده است. این قسم تنها موردی است که از حرف ندا کسب تعریف می کند. نکره مقصوده مبنی بر ضم است: مانند جبال در آیه: یا جبال أوبی معه (سبا ۱۰)

بعضی کلمات مبنی دیگر : مثل «ویه» در سیوییه و ... که از میان سایر کلمات مبنی، دو ظرف «قبل» و «بعد» را به خاطر استعمال زیاد توضیح می دهیم:

این دو ظرف در صورتی مبنی هستند که لفظا مقطوع از اضافه باشند ولی معنا مضاف الیه داشته باشند یعنی مضاف الیه آندو در نیت باشد مانند: «غلبت الروم ... فی بضع سنین لله الامر من قبل و من بعد»<sup>۱</sup> یعنی من قبل الغلب و من بعده. اما این دو ظرف سه حالت دیگر هم دارند که معرب و منصوب به ظرف بودن یا مجرور به من هستند:

۱- اگر مضاف الیه آندو مذکور باشد: مانند: جئتک قبل الغداء و بعد الفجر - الم یاتهم نبا الذین من قبلهم.

۲- مضاف الیه آندو محذوف باشد ولی لفظ آن در نیت باشد (بر خلاف حالت مبنی که لفظ آن در نیت نبود): طبق یک قرائت همان آیه فی بضع سنین لله الامر من قبل و من بعد.

۳- مضاف الیه محذوف باشد و چیزی هم در نیت نباشد: نصرتک من قبل و أنصرتک من بعد. بعضی ایه سوره روم را به قرائت خوانده اند.

چند نکته:

۱- اصطلاح معرب و مبنی مختص کلمه است و در مورد جمله و شبه جمله به کار نمی رود.  
۲- کلمه یا اعراب ندارد (حرف) یا اعراب دارد . در صورت دوم یا اعرابش لفظی است یا محلی (اسماء مبنی) . در صورت اول یا اعرابش ظاهری است یا تقدیری (مثل اسم مقصور یا منقوص: جاء موسی) . در صورت اول یا اعرابش اصلی است (جاء زیئ) یا فرعی و نیابتی (جاء زیدون).

۳- در انواع اعراب ، حالت جزم مختص فعل و حالت جر مختص اسم است.

۴- از جمله اعرابهای نیابتی اعراب اسماء سته است به شرطی که همه چهار شرط زیر را داشته باشند:

<sup>۱</sup> روم ۲-۴

✓ مفرد باشند (نه تثنیه و جمع) و الا اگر تثنیه و جمع مذکر سالم باشند اعراب تثنیه و جمع را می گیرند: (جاء ابوان) و اگر جمع مکسر باشند اعرابشان به حرکات اصلی خواهد بود (جاء آباء) البته استعمال اسماء سته در جمع سالم نادر است.

✓ مکبّر باشند نه مصغّر؛ اگر مصغر باشند معرب به حرکات سه گانه اصلی خواهد بود: هذا أُخَيِّك  
✓ مضاف باشند؛ در صورت عدم اضافه، حرکات اصلی اعراب را می پذیرند: إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا.  
✓ مضاف به غیر یاء متکلم باشند؛ اگر مضاف به یاء متکلم باشند اعرابشان به حرکات مقدر بر یاء است: جاء أبي - رایتُ أبي

\* کلمه «ذو» به ضمیر متکلم یا ضمیر دیگری اضافه نمی شود بلکه فقط به اسم جنس ظاهر اضافه می شود و از آنجا که این کلمه دائم الاضافه است فقط اعراب اسماء سته را می گیرد: کان صدیقی ذا أدبٍ - والدی ذو فضلٍ.

۵- از جمله اعرابهای نیابتی مربوط به جمع مونث سالم است که در حالت نصب به جای فتحه کسره میگیرد.

۶- از جمله اعرابهای تقدیری اسم منقوص است که ضمه و کسره در آن مقدر است مثل الباقي: در اسم منقوص اگر نکره باشد (تنوین بگیرد: الف و لام نداشته و مضاف هم نباشد) التقاء ساکنین پیش آمده و یاء ناقص حذف می شود که در حالت نصب و جر تقدیری و در حالت نصب ظاهری است مثل جاء قاضٍ و مررتُ بقاضٍ و رایتُ قاضياً (این یک نکته صرفی است.

ترکیبات: جمله های دارای محل اعراب و جمله های بدون محل اعرابی.

جمله هایی که اعراب محلی دارند: جمله هایی هستند که اگر به جای آنها کلمه معربی قرار دهیم ، اعراب محلی جمله در آن کلمه ظاهر می شود مثل جمله مقول قول که محلا منصوب است: قلتُ: زيدٌ قائمٌ. خصوصیت این جمله ها این است که در معنا مستقل نمی باشند مثلاً جمله خبریه وابسته به مبتدا و جمله حالیه وابسته به ذوالحال و جمله وصفیه وابسته به موصوف است. این جملات عبارتند از:

➤ جمله خبریه (مثل أنا انزلناه في ليله القدر): در جمله خبریه باید رابطی بین مبتدا و خبر وجود داشته باشد که مهمترین این رابط ضمیر است که می تواند بارز یا مستتر یا مقدر (السمن رطل بدینار: رطل منه بدینار) باشد. این رابط می تواند تکرار لفظ مبتدا به قصد ترساندن یا تعظیم باشد مثل الحاقه ما الحاقه: که ما الحاقه خبر برای الحاقه است که خود جمله اسمیه بوده و ما مبتدا و الحاقه خبر آن است. یا می تواند تکرار معنای مبتدا باشد مثل قل هو الله احد: که هو ضمیر شان<sup>۱</sup> و مبتدا است و الله احد که خبرش است معنای هو همان الله است. خبر مبتدا در صورتی که ظرف یا جار و مجرور باشد محلا مرفوع و رابط آن، ضمیر مقدر است که در فعل عموم است مثل زید عندک: که ضمیر مقدر در کائن رابط است.

➤ جمله حالیه (لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری): حال، هیئت و حالت فاعل یا مفعول را هنگام وقوع فعل بیان می کند و شباهت زیادی به خبر دارد.<sup>۲</sup> اگر حال جمله (اسمیه یا فعلیه) باشد، رابط آن، «واو» یا «ضمیر» و در مواردی هر دو است: قالوا لئن أكله الذئبُ و نحن عصبَةٌ. یا قوم لِمَ تُوذونَنی و قد تعلمون أنى رسولُ الله. اگر حال شبه جمله باشد رابط آن، ضمیر موجود در ظرف یا جار و مجرور است: فخرج علی قومه فی زینته.

➤ جمله ای که مفعول باشد: جمله در سه مورد مفعول می شود: ۱- مقول قول<sup>۳</sup> یا مرادف قول: قال إني عبدالله - و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوبُ یا بنیَّ إنَّ الله اصطفى لكم الدين ۲- جمله ای که جایگزین دو مفعول افعال قلوب<sup>۴</sup> شود که محلا منصوب است: و سيعلمُ الذين ظلموا أیَّ منقلبٍ ينقلبون ۳- جمله ای که جایگزین مفعول دوم افعال قلوب شود: إني أرانی أعصرُ خمرًا: که یاء مفعول اول و جمله أعصرُ خمرًا مفعول دوم است.

<sup>۱</sup>. ضمیر شان که در جایی می آید که متکلم بخواهد مطلب مهمی را بگوید، این ضمیر باید مبتدا یا در اصل مبتدا باشد؛ باید جمله بعد مفسر آن باشد، باید مفرد مذکر یا مفرد مونث باشد و می تواند به صورت منفصل یا متصل یا مستتر (در باب کاد و کان) بیاید.

<sup>۲</sup>. از شبهاتهای حال به خبر این است که ۱- مثل خبر سه نوع است (مفرد و جمله و شبه جمله که حال مفرد لفظاً و حال جمله و شبه جمله محلا منصوب است) ۲- همانطور که مبتدا غالباً معرفه و خبر نکره است، ذوالحال نیز غالباً معرفه و حال نکره است ۳- همانطور که خبر نیاز به رابط دارد حال نیز نیاز به رابط (بین جمله حالیه و ذوالحال) دارد.

<sup>۳</sup>. مقول قول ممکن است مفرد باشد (مثل: و لقد قالوا كلمه الكفر) ولی در اکثر موارد جمله اسمیه یا فعلیه است.

<sup>۴</sup>. افعال قلوب (مثل: ظنَّ، حَسِبَ، رَعَمَ، عَلِمَ، رَأَى) بر مبتدا و خبر واقع شده و آنها را به عنوان دو مفعول اول و دوم خود منصوب می کنند. اگر بعد از فعل قلبی، یکی از حروف صدارت طلب (مثل: لام ابتدا، لام قسم، ما نافی، لا و إن نافی، همزه استفهام، أیُّ استفهام) واقع شود، عمل آنرا باطل می کند یعنی موجب می شود که فعل قلبی لفظاً نتواند در مابعدش عمل کند (تعلیق می شود) اما محلا منصوب است: مثال: و تظنون إن لبثتم الا قليلا - و إن أدری أقریب أم بعید ما توعدون.

- جمله ای که مضاف الیه باشد: مهمترین مصداق برای این صورت جایی است که حیث (اسم مکان)<sup>۱</sup> یا اَسْمَاءُ زَمَانٍ به جمله اضافه شوند: حیث: و من حیث خَرَجْتَ فَوَلَّ وَجْهَكَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ. اسم زمان: هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ. فَقَدْ نَصَرَ اللَّهُ اللَّهَ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا
  - جمله جواب شرط: جمله ای که بعد از فاء یا إذا در جواب شرط جازم آمده باشد که محلا مجزوم است: إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ (ال عمران ۱۶۰)
  - جمله تابع مفرد: جمله تابع مفرد یکی از دو نقش را می تواند داشته باشد: بدل باشد<sup>۳</sup> یا صفت باشد<sup>۴</sup>
  - جمله تابع جمله: جمله ای که تابع جمله دیگر است و آن جمله دیگر دارای محل اعراب باشد یا عطف بر آن است (مثال: خَذَ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ) یا بدل است.
- جملاتی که محلی از اعراب ندارند:

- ۱- جمله مستانفه<sup>۵</sup>: در تشخیص جمله مستانفه توجه به معنای جمله اهمیت زیادی دارد مثلا در آیه وَلَا يَحْزَنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا؛ جمله ان العره لله جميعا مستانفه است و نمی تواند مقول قول باشد زیرا مشرکین چنین جمله ای نمی گویند.
- ۲- جمله معترضه: این جمله بین دو جزء کلام قرار می گیرد و غرض از ذکر آن، تقویت و تاکید مضمون کلام یا بیان بعضی توضیحات است. این جمله می تواند بین فعل و فاعل و یا فعل و مفعول و یا بین مبتدا و خبر یا صفت و موصوف و یا شرط و جزاء<sup>۶</sup> و .. واقع شود.

۱. حیث: ظرف مکان است که مبنی بر ضم و در محل نصب است و لازم است به جمله اسمیه یا فعلیه اضافه شود و به ندرت در ضرورت های شعری به مفرد اضافه می شود. البته اگر مای زانده به آن ملحق شود حیثا در حکم یک کلمه شده و اسم شرط مکان می شود که مبنی بر سکون است و دو فعل را جزم می دهد.

۲. «اذ» ممکن است ظرف یا غیر ظرف باشد در ایه مذکور ظرف است اما در «واذکروا اذ کنتم قلیلا فکترکم» مفعول به است.

۳. مثال: ما یقال لک الا ما قد قیل للرسول من قبلک ان ربک لذو مغفره و ذو عقاب الیم (فصلت ۴۳): جمله «ان ربک لذو مغفره» بدل از مای موصول است که مای موصول نائب فاعل یقال است.

۴. مثال: یا ایها الذین آمنوا أنفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی یومٌ لا ینفع فیهِ ولا ینخل: جمله لا ینفع فیهِ صفت برای یوم و محلا مرفوع است

۵. استیناف یعنی ابتدا به چیزی یا از سر گرفتن آن، جمله مستانفه یا جمله ای است که کلام با آن شروع می شود یا جمله ای که منقطع از عبارت قبل است و با آن ارتباط نحوی (که جزای یک شرط یا تبیین اجمال آن باشد) ندارد

۶. مثال: فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس

۳- جمله تفسیری: برای توضیح و تبیین کلمه یا جمله قبل می آید که ممکن است خبریه یا انشائی باشد: ان مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب (که شباهت حضرت عیسی را به حضرت آدم توضیح داده است)

۴- جمله جواب قسم: جمله قسم سه رکن دارد (حرف قسم - جواب قسم - فعل قسم که متعلق حرف قسم است): مثال: یس. والقرآن الحکیم. انک لمن المرسلین: واو قسم مابعدش (مقسم به) را مجرور می کند و جواب قسم «انک لمن المرسلین» است و فعل قسم {یعنی متعلق جار و مجرور (یعنی والقرآن)} فعل «أقسیم» می باشد که حذف فعل قسم واجب است و جمله جواب قسم به هر شکلی که باشد محلی از اعراب ندارد.

۵- جمله جواب شرط غیر جازم: ادات شرط غیر جازم عبارتند از: «لو<sup>۱</sup> - لولا<sup>۲</sup> - لَمَّا<sup>۳</sup> - اذای شرطیه<sup>۴</sup> - کیف<sup>۵</sup>».

۶- جمله صله: مثل: ربنا أرنا الذین أضلانا من الجن الانس.

۷- جمله ای که تابع جمله ای باشد که محلی از اعراب ندارد.

۱. در نحو، ۵ قسم «لو» داریم که عبارتند از: تلیل - تمنی عرض - مصدریه - شرطیه؛ همه اقسام «لو» غیر عاملند لذا لو شرطیه غیر جازمه است: لو نشاء لجعلناه حطاما.

۲. کما اینکه لولا هم دو قسم دارد یکی لولای تحضیضیه که به جمله فعلیه اختصاص دارد (لولا تستغفرون الله) و یکی شرطیه امتناعیه که هر دو قسم لولا غیر عاملند: بعد از لولای شرطیه دو جمله می آید اولی اسمیه (که خبر در آن غالباً بر وجود مطلق دلالت دارد و حذف می شود: لولانتم لکننا مومنین: یعنی لولانتم موجودون) و دومی فعلیه.

۳. لَمَّا سه قسم است: جازمه و استثنائیه و ظرفیه (به معنای حین): لمای جازمه (مثل لما یدوقوا عذاب)؛ لمای استثنائیه که حرف استثناء به معنای الا است (إن کل نفس لما علیها حافظ) و لمای حینیه که از ادات شرط غیر جازم است (مثل فلما أضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم)

۴. «اذا» دو قسم است فجائیه و غیر فجائیه: اذای فجائیه به صورت مفصل در معنی بحث شده است اما اذای غیر فجائیه به سه یا چهار صورت به کار می رود: یکی اذای ظرفیه شرطیه، ظرف مستقبل است که معنای شرطیه دارد: (و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون؛ و همیشه بر جمله فعلیه داخل می شود و غالباً فعلش ماضی است و اگر در ظاهر بر سر اسم مرفوعی یا ضمیر غائبی آمد آن اسم مرفوع فاعل برای فعل محذوفی می شود که فعل بعد تفسیرش می کند: اذا الشعبُ یوما اراد الحیاه: شعب فاعل برای اراد محذوف است و مرفوع به ضمه ظاهر است. یکی از صورتها این است که اذا فقط ظرفیه باشد و معنای شرط نداشته باشد (اذا طلعت الشمس اجیئک یعنی اجیئک وقت طلوع الشمس) و یکی اذای شرطیه است که معنای ظرفی ندارد (اکرمتک اذا کرمتی: که اذا به معنای ان به کار می رود) اذای تفسیری هم محلی از اعراب ندارد و در موضع ای تفسیری می آید که کاربردش کمتر از دو قسم دیگر است. و مراد ما در اینجا اذای ظرفیه شرطیه است.

۵. کیف دو قسم است: استفهامیه و شرطیه. قسم اول غالباً برای استفهام و به ندرت برای شرط به کار می رود. و قسم دوم کیف شرطیه که جزم نمی دهد مانند: کیف تصنع اصنع.

## چند نکته نهایی:

۱- فرق بین معنی کلام (مراد استعمالی) و انگیزه متلکم (مراد جدی): در علم اصول هم به خوبی به این نکته اشاره شده است مثلاً در سه مورد (اقیموا الصلوه - اعملوا ماشئتم - فاتوا بسوره من مثله) سه فعل امر به کار رفته است و معنای امر (طلب فعل) در هر سه موجود است اما انگیزه یکی تحریک برای اقامه نماز و انگیزه دومی تهدید و سومی تعجیز است. برخی مثلاً می گویند «بعث» گاهی به معنی آینده به کار می رود و گاهی معنای انشایی دارد، در حالیکه این انگیزه متلکم است که قصد انشاء دارد و معنای بعث همان معنای ماضی است. یا این هشام این اشتباه را در مورد همزه استفهام مرتکب شده و می گوید گاهی همزه برای استفهام نیست بلکه برای تهکم و تقریر و ... است در حالیکه در همه آنها معنای همزه همان استفهام است و باقی انگیزه متکلم است. کما اینکه بسیاری از معانی که برای برخی حروف گفته اند غالباً انگیزه های متکلم در استعمال آنهاست نه معنای آن حرف.

۲- در اصل چهاردهم کتاب سلسبیل آمده است که عطف خبر بر انشاء و برعکس (به شرطی که بین دو جمله معطوف و معطوف علیه مناسبتی وجود داشته باشد) جایز است. مثل آیه ۲۴ سوره انسان.

سوال (یک نمره): یکی از عبارتهای فقهی (حداقل ۵ خطی) را از لمعه یا مکاسب که خوانده اید و مصداقی برای نکات نحوی این جزوه هستند معین کرده و حداقل ۱۰ مورد از نکات مذکور را در آن پیاده نمایید.